

مقدمه مترجم

به جرأت میتوانم بگویم که یکی از کتابهایی که مطالعه آن تأثیر فوق العاده ای بر من گذاشت و مرا عمیقا به فکر فرو برد کتاب "فرقه ها در میان ما" *Cults in our midst* "تألیف" مارگارت تالر سینگر *Margaret Thaler Singer* میباشد که ترجمه آن از نظرتان میگذرد. حین مطالعه این کتاب مصداق های جمله به جمله آن را میتوانستم در روش ها و عملکردهای سازمان مجاهدین خلق، که بیش از دو دهه از عمرم را با آن گذراندم، پیدا کنم. وقتی آنرا خواندم تصمیم گرفتم که بهر ترتیب شده آنرا ترجمه نمایم چون احساس کردم کتابی است که خیلی ها حتما باید آنرا بخوانند.

در کتاب در خصوص تعریف فرقه اشاره شده است که دارای سه فاکتور اصلی میباشد:

۱. رهبر خود انتصابی مادام العمر که نقش ویژه معنوی پیدا کرده و دائما باید ستایش شود و همچنین از انتقاد میرا بوده، و همه پیروانش را به لحاظ ذهنی و اعتقادی منحصرأ به خودش وصل مینماید.

۲. ساختار تشکیلاتی هرمی توتالیتر با اعمال اوتوریته مطلق و یک طرفه از بالا به پایین که رهبر با اختیارات نامحدود در رأس هرم قرار میگیرد.

۳. انجام کار برنامه ریزی شده روانشناختی و بازسازی فکری (مغزشویی) بر روی تک تک پیروان جهت ایجاد تغییرات رفتاری و ایجاد افراطی گری در آنان، و ایجاد سرسپاری مطلق نسبت به رهبر و کسب آمادگی برای انجام هر کاری.

در این کتاب بخوبی نشان داده میشود که چطور میشود با استفاده از روشهای روانشناختی پیچیده افراد را به هر عملی از جمله ترک کار و تحصیل، ترک خانه و خانواده، دزدی یا گدایی در خیابان ها، اقدام به اعمال غیر قانونی، و نهایتا حتی قتل افراد بیگناه وادار کرد. نویسنده تلاش کرده است تا تهدیدات یک خطر بالقوه در جامعه ما، که البته از سده ۱۸۰۰ میلادی شناخته شده بوده ولی ابعاد آن تا این میزان برملا نگردیده بوده است، را گوشزد نموده و ابعاد وحشتناک مدرن آنرا نمایان سازد.

ابتدا تصمیم داشتم در خلال ترجمه به صورت پاورقی به همه آن مصداق هایی که در خصوص سازمان مجاهدین خلق به ذهنم میرسید اشاره نمایم ولی نهایتا تصمیم گرفتم که آنرا دقیقا به همان شکلی که نوشته شده با امانت داری مطلق، و بدون کوچکترین اظهار نظری، ترجمه نمایم و مقایسه و قضاوت را به عهده خوانندگان بگذارم. چرا که اولاً مصداق ها آنقدر واضح و روشن هستند که نیازی به بازگو کردن ندارند و ثانيا حجم کتاب به میزان غیر قابل تصویری زیاد خواهد شد. اما تقاضای من از تمامی کسانی که تجاربی با سازمان مجاهدین خلق داشته و این کتاب را به تدریج مطالعه مینمایند این است که در هر فصل نظرات، انتقادات، پیشنهادات، و خصوصا مصادیقی که با آنها روبرو شده اند را به آدرس سایت ارسال نمایند. دریافت این مطالب برای نسخه نهایی کتاب که بیرون داده خواهد شد فوق العاده مفید خواهد بود.

به عقیده من این کتاب را میبایست تمامی اعضای سازمان و همچنین خانواده های آنان به دقت مطالعه کنند. لازم به ذکر است که نویسنده در طول کتاب هیچ اشاره ای به سازمان مجاهدین خلق نکرده - و

به ظن قوی اصلا چنین سازمانی را نمیشناسد - و مطالعه خود را بیشتر بر فرقه های موجود در ایالات متحده آمریکا متمرکز نموده است. اما خواننده ای که تجاربی با سازمان مجاهدین خلق داشته است، چنین تصور خواهد کرد که گویا نویسنده این کتاب را صرفا با مطالعه بر روی این سازمان نوشته و تکمیل کرده است. بهر حال افراد مختلف ممکن است واکنش های متفاوتی در خصوص مطالب این کتاب، بعد از مطالعه آن، داشته باشند:

- فردی که هیچگونه تجربه ای با فرقه ها و از جمله سازمان مجاهدین خلق نداشته است ممکن است تهدید یک فرقه را در جامعه کاملا ذهنی دانسته و گروندگان و پیروان فرقه ها را هم مشتی ناقص العقل ببیند.

- فردی که تجربه بودن در فرقه را داشته ولی توانسته است از آن جدا شده و ذهنش را از قید و بند های آن آزاد سازد (مانند جدانشدگان سازمان) تهدیدات اشاره شده را فوق العاده عینی و واقعی دیده و در مورد هر موضوع آن، بند به بند، انبوهی نمونه و مصداق خواهد یافت.

- فردی که هم چنان در اسارت ذهنی یک فرقه نظیر سازمان مجاهدین خلق بسر میبرد با خواندن آن ممکن است واکنش های متفاوتی بروز دهد. در یک سو محتمل است آنرا تماما رد کند، و حتی بعد از مطالعه مقداری از آن به دلیل ترسی که در ذهن از آزاد فکر کردن، به دلیل القائات انجام شده در درون فرقه، دارد از ادامه خواندن منصرف شود. یا در سوی دیگر البته امکان دارد مطالب کتاب او را به فکر فرو برده و بتواند مشابهت های زیادی پیدا کند، و نتیجتا خود را از زنجیر های نامرئی فرقه که به دست و پایش تنیده شده آزاد سازد. و یا فرد ممکن است در مکانی بین این دو موضع قرار بگیرد که در آن حالت هم به تدریج، دیر یا زود، به سمت کشف حقیقت و رها شدن خواهد رفت.

توصیه من بطور خاص به کسانی که ممکن است از خواندن این کتاب ترس و واهمه داشته باشند این است که آنرا حتما تا به آخر و با دقت بخوانند و در خصوص مطالب آن فکر کنند. این کتاب بر اساس تجربه هزاران نفر که درگیر فرقه ها بوده اند و توسط متخصصین برجسته روانشناسی به صورت یک کار تحقیقی گروهی و آکادمیک تنظیم گشته است. تمامی قربانیان، درگیر شدن در یک فرقه را به صورت یک بیماری تصویر کرده اند که وقتی فرد به آن مبتلا میشود خلاصی از آن خصوصا بدون کمک از بیرون بی نهایت برایش دشوار میگردد. بسیاری از ما یا تجربه برخورد با فرقه را داشته و یا به نوعی با افراد آسیب دیده از آن ها سرو کار داشته ایم و یا ممکن است در آینده سروکار پیدا کنیم. بنابراین مطالعه و تعمق بر روی محتوای این کتاب هرگز بی فایده نخواهد بود.

ابراهیم خدابنده

اردیبهشت ۱۳۸۵

فرقه ها در میان ما

Cults in our midst

نبرد مستمر بر علیه تهدیدات پنهانشان

The continuing fight against their hidden menace

(مارگارت تالر سینگر Margaret Thaler Singer)

فهرست

- پیش گفتار

روبرت جی لیفتون Robert Jay Lifton

- قدردانی

- مقدمه بر نسخه بازبینی شده

- مقدمه بر چاپ اول

بخش اول: فرقه چیست؟

۱. تعریف فرقه

• تعاریف و خصوصیات

• انواع فرقه

• چه کسانی به فرقه ها می پیوندند؟

• چرا می پیوندند؟

۲. تاریخ مختصر فرقه ها

• فرقه ها در سده ۱۸۰۰ میلادی

• دهه ۱۹۶۰ میلادی: زمینه باروری فرقه ها

• دهه ۱۹۷۰ میلادی: فرقه ها جهت بذل آگاهی

• دهه ۱۹۸۰ میلادی: فرقه های روانشناختی، مخفی، و رفاهی

• نمونه های فرقه های جدید

• علت نگرانی

۳. روند مغزشویی، تحمیل روانی، و بازسازی فکری

- نمونه های تاریخی مغز شویی
- مجاب کردن کادر بندی شده
- تهاجم به خویشتن
- بازسازی فکری چگونه عمل میکند؟
- ایجاد هویت جدید
- آزمایشات غیر مجاز

۴. فرقه ها چه عیبی دارند؟

- فرقه ها مؤسسات مشروع را تهدید میکنند
- فرقه ها به بچه های ما آسیب رسانده و خانواده های ما را از هم می پاشند
- فرقه ها خشونت بار هستند
- فرقه ها در توطئه و کلاهبرداری شرکت دارند
- فرقه های کوچک میتوانند به اندازه فرقه های بزرگ آسیب رسان باشند
- فرقه ها آزادی ما را میگیرند
- فرقه ها دارایی ما را میگیرند
- فرقه ها از تجسس در خصوص خودشان فرار میکنند
- چه باید کرد؟

بخش دوم: فرقه ها چگونه عمل میکنند؟

۵. جذب اعضای جدید

- مراجعه اولیه
- دعوت
- اولین تماس فرقه
- ادامه کار: کسب تعهدات بالاتر
- جوان و پیر به یک اندازه آسیب پذیر هستند
- برنامه عمل دوگانه

۶. روش های مجاب کردن فیزیولوژیکی

- بازار یابی انبوه تعالیم تجربی
- روش های بوجود آورنده واکنش های فیزیولوژیکی قابل پیش بینی
- مدیتاسیون (تعمق روحی) ممکن است همیشه برایتان خوب نباشد

۷. روش های مجاب کردن روانی

- خلسه و هیپنوتیزم
- فریبکاری

- بازبینی سوابق شخصی
- فشار همتراز و سرمشق سازی
- سوء استفاده احساسی
- فرقه های روان درمانی

۸. کشاندن به محل کار

- روشن سازی عصر جدید
- یک برخورد در محل کار
- نقض حقوق شهروندی
- در یک LGAT چه اتفاقی می افتد؟
- وجود آمدن یک برنامه تعلیمی عصر جدید: یک مورد مثال
- مشکلات با مبدل شدن در کار
- آسیب دیدگان روانی
- اخطار به مشتری: روند بازسازی فکری در جریان است

۹. تهدید هراس گستری

- حرفه ای های همکاری مشترک
- تهاجم به منتقدین و ارباب آنان

بخش سوم: چگونه میتوانیم به نجات یافتگان برای فرار و بهبودی کمک کنیم؟

۱۰. نجات کودکان

- بچه های جونزتاون Jonestown
- بچه های واکو Waco
- بچه های سایر فرقه ها
- نقش رهبر در فرقه
- نقش والدین در فرقه
- آنچه بچه ها در فرقه یاد میگیرند
- بعد از فرقه
- بچه ها نجات یافتگانند

۱۱. ترک فرقه

- چرا ترک کردن مشکل است
- راههای ترک کردن فرقه
- برنامه ریزی دوباره و دادن مشاوره خروج

۱۲. بهبودی: خارج شدن از شخصیت کاذب

- بهبودی از تأثیرات بعدی فرقه
- مقولات عملی
- مشکلات روانی و احساسی
- نارسایی ادراکی
- روابط اجتماعی و شخصی
- مقولات فلسفی و رفتاری
- اقدامات مؤثر برای افرادی که فرقه ها را ترک میکنند
- زندگی بعد از فرقه ادامه دارد

- مؤخره برای چاپ اول: هزاره، فرقه ها، و پایان قرن
- مؤخره برای نسخه بازبینی شده
- پانویشت های فصل ها
- منابع و سازمان ها
- برای مطالعات فراتر
- در باره نویسنده
- (مارگاریت تالر سینگر)
- فهرست اعلام

(فعلا از مقدمات صرف نظر کرده و آنها را به فرصتهای بعدی موکول میکنیم و سراغ مطالب اصلی میرویم)

* * * * *

بخش اول: فرقه چیست؟

فصل یک: تعریف فرقه

در کمتر از پانزده سال، دو بار شاهد پایان مرگبار آنچه پیروان یک فرقه میتوانند به آن هدایت شوند بوده ایم. در سال ۱۹۷۸، یک عکس هوایی از ۹۱۲ تن پیروان جیم جونز Jim Jones ملبس به لباس های براق، که با نوشیدنی های حاوی سیانور و همچنین شلیک گلوله در یک جنگل مه آلود در گویانا Guyana کشته شده بودند، در مجلات و تلویزیون عرضه شد، که این عکس هر بار برابر با سالگرد پایان جونزتاون Jonestown مجددا ظاهر میگردد؛ و در اوایل سال ۱۹۹۳، برنامه های خبری تلویزیونی شلیک و کشتار فرقه کورش Koresh را نشان دادند، و سپس چند هفته بعد آتش این موضوع به دشت های تگزاس Texas کشیده شد. چند واقعه نظیر جونزتاون و واکو Waco باید اتفاق بیفتند تا ما متوجه شویم چقدر تمامی انسان ها در برابر اعمال نفوذ روانی آسیب پذیر هستند؟ در مدت زمان مابین این دو واقعه، تقریبا یکصد کودک و مادر

فرقه ای از فقدان توجه در ایندیانا Indiana مردند و گزارشاتی از سوء رفتار علیه بسیاری کودکان و بزرگسالان دیگر در فرقه ها بدست آمده است. یک فرقه مستقر در کالیفرنیا California تلاش کرد یک وکیل حقوقی را با استفاده از یک مار زنگی در صندوق پستی اش به قتل برساند، زیرا او سه کیس حقوقی را بر علیه این گروه به پیروزی رسانده بود. فرقه راجنیش Rajneesh در اورگان Oregon اقدام به مسموم کردن منابع آب در شهر دالز The Dalles نمود تا با صدمه زدن به مقامات محلی در استان های واسکو Wasco و جفرسون Jefferson جلوی وضع قوانینی که در ایالت به ضرر گروه تمام میشد را بگیرد. اعضای فرقه ها که زمانی شهروندان معمولی بوده اند توسط هریک از این گروه ها و یا گروه های دیگر مجاب شده بودند تا هوس های گروه را - شامل قتل، خودکشی، و سایر اقدامات خشونت آمیز - بر اساس تمایلات رهبر فرقه به انجام برسانند.

فرقه هایی که اسامی آنها را احتمالاً تشخیص میدهید آنهایی هستند که بدلیل اندازه شان، رفتار شرم آورشان، و در مورد برخی، تمایلات خود امحایی شان مشهود تر هستند. ولی بسیاری گروه های دیگر هم هستند که زیرک و پیچیده اند، اما به همان اندازه مسلط و خطرناک میباشند. انبوهی از گروه های فرقه ای بطور فعال اقدام به عضو گیری، گسترش، و کسب پول و قدرت در ایالات متحده و سراسر کشور های جهان مینمایند. این گروه ها اعضا یا هواداران خود را توسط کار های برنامه ریزی شده ذهنی، یا روند بازسازی فکری، استثمار کرده و تحت ستم قرار میدهند. سوء استفاده ذهنی میتواند به طرق یا روش های متعددی انجام شود.

در این کتاب، ما به دو دسته اصلی از این گروه ها نظر می افکنیم. اولی شامل گروه های فرقه ای یا شبه فرقه ای است که اعضا و کسانی را که جذب کرده اند در برابر پروسه های تحمیلی روانی و اجتماعی سازمانیافته قرار میدهند تا در آنها تغییرات رفتاری بوجود آورده و کنترل گروه را به میزان قابل توجهی بر زندگی اعضا و کسانی که جذب شده اند برقرار نمایند. این فرقه ها اعضا خود را گول میزنند، زیر سلطه میگیرند، استثمار میکنند، و تلاش میکنند تا آنها را تا حد امکان حفظ نمایند.

دومین دسته شامل برنامه های آموزشی و اطلاع رسانی گروهی که بطور گسترده در بازار بفروش میرسند و همچنین سازمانهای خود ساخته مبتنی بر مقولات روانی گوناگون میباشند که روند تحمیل هماهنگ شده شدید مشابهی را بکار میگیرند ولی بطور معمول قصد ندارند مشتریانشان را برای دوره های طولانی در عضویت نگاه دارند. آنها ترجیح میدهند که پیروانشان، آموزش ها و تولیدات بیشتری را بخرند و مشتری های بیشتری را بیاورند، در حالیکه تنها یک یا دو سال به همکاری ادامه میدهند.

بهرحال، گروه ها در هر دو دسته روند بازسازی فکری را مورد استفاده قرار میدهند. بنیانگذاران فرقه ها و گروه های بازسازی فکری تمایل دارند برنامه های هماهنگ شده نفوذ سرکوبگرانه و کنترل رفتاری را با استفاده از روش های قدیمی تحمیل، به منظور تغییر دادن خصوصیات افراد بر محور القای گسترده ای از فلسفه، دیدگاه ها، و آموزش ها در ذهن افراد بنشانند. این سوء استفاده گران ماهر ظاهر آگاه هستند که لازم است مجموعه ای از تکنیک ها، تاکتیک ها، و استراتژی های اعمال نفوذ را به منظور متقاعد کردن دیگران برای پیروی از آنان و عمل کردن به خواسته هایشان بکار گیرند. همه این گروه ها البته در تعریف فرقه نمیگنجد، ولی در راستای کار فرقه ها، تمامی آنها از تکنیک های بازسازی فکری برای عضو

گیری، تغییر دادن افراد، و استثمار پیروان خود استفاده میکنند. (به فصل سه برای بحث مفصل تر در خصوص روند بازسازی فکری مراجعه نمایید)

آیا هیچ ایده ای دارید که چه تعداد گروه فرقه ای تحت پوشش مؤسسات مشروع – به صورت رستوران، گروه های خود یاری، کارگاه های تعلیمات تجاری، باشگاه های رفاهی، کلینک های روانی، مراکز ورزش های رزمی، طرح های رژیم غذایی، فعالیت های اردویی، و سازمان های سیاسی – ظاهر خود را پنهان کرده اند؟ بر خلاف آنچه خیلی از مردم تصور میکنند، فرقه ها و گروه هایی که از روند بازسازی فکری استفاده مینمایند، به جای از بین رفتن، مانند رویش قارچ بعد از بارش شدید باران رشد کرده اند.

در حال حاضر، بسته به اینکه فرقه چگونه تعریف شود، چیزی بین سه تا پنج هزار فرقه تنها در ایالات متحده وجود دارد. طی دو دهه گذشته به اندازه بیست میلیون نفر برای مدت های متفاوتی با این گروه ها به نوعی درگیر بوده اند. و نه تنها اعضای فرقه ها آسیب دیده اند، بلکه میلیون ها اعضای خانواده ها و دوستان آنها، که برخی طی سالیان برای آنچه ممکن است بر اقوام یا دوستانشان رفته باشد نگران و منتظر بوده اند، صدمه دیده اند.

نه هر کسی که مورد مراجعه یک عضو گیر فرقه قرار میگیرد به گروه جذب میشود، و نه هر کسی که جذب میشود برای همیشه میماند. ولی به اندازه کافی جذب میشوند و به مدت کافی میمانند تا فرقه ها را به مشکل اجتماعی خرد کننده ای که سزاوار بررسی جدی است تبدیل نمایند. و من در خصوص مشکلی صحبت نمیکنم که میتوان به آن طی یک مباحثه فلسفی یا یک برنامه گفتگوی داغ افشاگرانه تلویزیونی پرداخت. تهدیدی که از جانب فرقه ها متوجه جامعه است خیلی عمیق تر از این حرفهاست. من در باره تهدیدات بسیار واقعی نسبت به سلامت جامعه، سلامت روانی، قدرت سیاسی، و آزادی های دموکراتیک – همچنین نگرانی های افزاینده در خصوص تباہ شدن زندگی ها – صحبت میکنم که همانطور که میدانیم این سوء استفاده ها و عملکرد این گروه ها و برنامه های اغلب غیر اخلاقی آنها نه تنها در حواشی بلکه در بخش های اصلی و ارگان های حیاتی جامعه ما نیز ظاهر میگردد.

فرقه ها دیگر صرفاً موضوع نگرانی والدینی که ناظر بر عضو گیری فرزندان ایدالیست، و در برخی موارد سرخورده، و جوان خود هستند، همانطور که موضوع سالهای دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی بود، نیستند. در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ ما شاهد بوده ایم که فرقه ها افرادی در هر سن و سال و در هر محدوده درآمدی را گمراه کرده اند. در گذشته، فرقه ها با جذب افراد به اصطلاح حاشیه ای – افراد غیر وابسته به سازمانها، افراد سرخورده، افراد ناراضی از هر نسل – جای پای خود را محکم میکردند. ولی گروه های فرقه ای امروز آنچنان نحوه برخورد و روش های مجاب کردن افراد را حرفه ای کرده اند که فراتر از چهارچوب معمولی و در متن جریان اصلی حرکت میکنند. آنها شما را میخواهند.

من با بیش از سه هزار فرد که در یک – یا در برخی موارد چند – فرقه از انبوه فرقه های موجود در ایالات متحده بوده اند و همچنین صدها نفر از بستگان اعضای فرقه ها مصاحبه کرده ام. من همچنین بر روی ده ها نفر که درگیر با گروه های با کنترل درونی بالا و بر روی بسیاری افراد، معمولاً زنان، که زندگی شان توسط یک نفر که آنها را کنترل میکرد بطوری که انگار در فرقه بوده اند مطالعه کرده ام. از این تجارب و از یک عمر یعنی بیش از پنجاه سال مطالعه، تحقیق، و کار کلینیکی، فقط میتوانم بگویم که هر زمان که تصور کردم همه چیز را شنیده ام، مدارک جدیدی ظاهر گردیدند که حتی عجیب تر از موارد قبلی بودند.

در این کتاب، من اقدام به تشریح چگونگی ترک شهروندان معمولی از زندگی روزمره و تبدیل شدن به بخشی از یک گروه که دست به اعمالی از کارهای شنیع و غیر اخلاقی گرفته تا خودکشی و قتل میزنند کرده ام. فرقه ها به نظر میرسد پایانی برای فعالیتهای غیر متعارف خود ندارند. رهبران فرقه ها به نظر میرسد که نهایی برای بی وجدانی و حد و ظرفیتی در ستم به پیروانشان نمیشناسند. از طرفی اعضای فرقه ها به نظر میرسد طاقتی فراتر از ظرفیت انسانی داشته باشند. و وقتی آنها فرقه را ترک میکنند، این اعضای سابق بروشنی روحیه ای نامحدود و اراده ای شکست ناپذیر برای مداوای خود، بازیافت استقلال خویش، و بیرون آمدن به شکل مثبت از تجارب وحشتناکی که داشتند دارند. روحیه و اراده ای که من فقط میتوانم در خصوص هر فردی که ملاقات میکردم بیشتر و بیشتر ستایش کرده و ارج بگذارم.

۱. تعاریف و خصوصیات

واژه فرقه cult بیانگر یک سازمان استاتیک و ایستا است. اعضای فرقه، مانند افراد سایر گروهها، به راه مخصوصی میروند، و این راهها در طول زمان تغییر میکند. فرقه ها به علت کار درونی است که وضعیت غیر معمول پیدا میکنند، بنابراین همیشه تشخیص تفاوت های میان یک انجمن یا سازمان صادق با یک فرقه کار ساده ای نیست. بعضی اوقات مردم از توجه به اینکه فرقه ها چگونه عمل میکنند باز میمانند زیرا آنها به اشتباه، یا فرقه ها را ارگان هایی مملو از مثنی دیوانه می انگارند و یا فکر میکنند که فرقه ها درست مانند گروههای معمولی مثل باشگاه روتاری Rotary Club، یا محفل وفاداری موس Loyal Order of Moose که با آنها برخورد داشته اند میباشند.

تعاریف فرهنگ لغات معمولی در خصوص فرقه دارای وجوه توصیفی معینی است. اما من نیز میخواهم آنچه که زندگی در فرقه های مختلف را شامل میشود بیان نمایم و تصویر دینامیک و پویا تری از پروسه هایی که در جریان هستند ارائه کنم.

من ترجیح میدهم از عبارت "روابط فرقه ای" برای بیان دقیق تر پروسه ها و عملکردهایی که در یک فرقه در جریان است استفاده کنم. روابط فرقه ای عبارت از روابطی است که در آن یک فرد آگاهانه افراد دیگر را وادار میکند تا بطور کامل (یا نزدیک به آن) در خصوص تقریباً همه تصمیمات مهم زندگی اش وابسته به او باشد، و به این پیروان اعتقادی اینطور القا مینماید که او دارای استعداد، نبوغ یا دانش ویژه ای است.

برای هدف و منظور ما، فرقه حول فاکتورهای زیر تعریف میشود:

۱. سر منشأ گروه و نقش رهبر
۲. ساختار قدرت، یا روابط بین رهبر (یا رهبران) و پیروان
۳. استفاده از برنامه های هماهنگ شده مجاب کردن (که بازسازی فکری یا به صورت عام تر مغزشویی خوانده میشوند)

آنچه به عنوان فرقه توسط یک محقق شناخته میشود ممکن است توسط محقق دیگر تصویر نگردد. برای مثال، برخی محققین صرفاً گروه های مبتنی بر مذهب را حساب کرده، فرقه های بیشماری که تحت

تفکرات، تئوریه‌ها، و عملکردهای مختلف شکل می‌گیرند را از قلم می‌اندازند. بکارگیری سه فاکتور رهبر، ساختار، و بازسازی فکری به ما اجازه می‌دهد تا طبیعت فرقه ای یک گروه یا وضعیت معین آن را فارغ از سیستم اعتقادی ارزشیابی کنیم. بنابراین بیایید این سه فاکتور را باز کنیم تا درکمان را گسترش دهیم.

الف. سر منشأ گروه و نقش رهبر

در بسیاری از موارد یک فرد، عموماً بنیانگذار، در بالای ساختار قرار گرفته و تصمیم‌گیری در وی متمرکز می‌شود. (برخی زنان رهبر فرقه هم وجود دارند، ولی اغلب مرد هستند) این رهبران عموماً دارای خصوصیات زیر می‌باشند:

رهبران فرقه‌ها افرادی خود انتصابی و مجابگر هستند که ادعا میکنند دارای مأموریت خاصی در زندگی بوده و یا دانش ویژه‌ای دارند. برای مثال، رهبران فرقه‌های بشقاب پرنده اغلب ادعا میکنند که موجودات فضایی آنها را برای هدایت مردم به رفتن به مکان‌های خاصی جهت انتظار برای رسیدن یک سفینه فضایی مأمور کرده‌اند. برخی دیگر از رهبران ادعا میکنند که راه‌های باستانی رسیدن به نور رستگاری یا درمان بیماریها را مجدداً کشف کرده‌اند، همینطور تعدادی مدعی میشوند که به طرح‌های اختراعات علمی، انسانی، یا اجتماعی که میتواند پیروان را به سطوح جدیدی از آگاهی، موفقیت، یا قدرت شخصی یا سیاسی برساند دست یافته‌اند.

رهبران فرقه‌ها تمایل به اعمال اراده و تسلط داشته و اغلب به عنوان کاریسماتیک توصیف میشوند. این رهبران نیاز به داشتن میزان کافی از برش، جذب، یا سایر قدرت‌های کاریسماتیک برای جذب کردن، کنترل، و اداره افرادشان دارند. آنها مریدان خود را وادار میکنند تا خانواده، شغل، سابقه کاری، و دوستان خود را برای پیروی از آنها رها کنند. در بسیاری از موارد، آشکار یا پنهان، آنها نهایتاً دارایی، پول و زندگی پیروان خود را تحت کنترل می‌گیرند.

رهبران فرقه‌ها تکریم و ستایش را بر روی خود متمرکز مینمایند. کشیشان، خاخام‌ها، متولیان مذاهب، رهبران دموکراتیک، و رهبران جنبش‌های اصیل بشر دوستانه، تکریم و ستایش پیروان را به خدا، اصول انتزاعی، یا اهداف گروه معطوف میکنند. در مقابل رهبران فرقه‌ها، تمرکز را بر عشق، فداکاری، و وفاداری به خود بنا می‌گذارند. برای مثال در بسیاری از فرقه‌ها، همسران وادار به جدا شدن از یکدیگر و والدین وادار به رها کردن فرزندان به عنوان آزمایش سرسپاریشان به رهبر میشوند.

ب. ساختار: روابط بین رهبر و پیروان

برای ترسیم یک منظر ساده از یک فرقه، یک حرف T وارونه را تصور کنید. رهبر به تنهایی در بالا، و پیروان تماماً در پایین قرار می‌گیرند.

فرقه‌ها در ساختار خودکامه هستند. رهبر به عنوان مقام عالی شناخته می‌شود، اگر چه او ممکن است قدرت معینی را به چند زیر دست به منظور نظارت بر وفاداری پیروان نسبت به تمایلات و حکم او تفویض کند. هیچ دادخواستی خارج از سیستم رهبر به سیستم بالاتر قضایی وجود ندارد. برای مثال، اگر یک

معلم مدرسه احساس کند که با او توسط مدیر غیر عادلانه رفتار شده است، او میتواند به مقام دیگری شکایت نماید. در فرقه، رهبر تنها و آخرین حاکم بر تمامی مسائل است.

فرقه ها ظاهر نوآور و منحصر به فرد هستند. رهبران فرقه ها ادعا میکنند که سنت شکنی کرده، چیزی بدیع ارائه نموده، و تنها سیستم موفقیت آمیز را برای تغییراتی که مشکلات زندگی یا ضعفها و نارسایی های جهان را حل میکند بوجود آورده اند. برای مثال، یک گروه مستقر در آریزونا Arizona مدعی شد که به جاودانگی دست یافته است و به پیروانش گفت که آنها نیز میتوانند برای همیشه - البته فقط با باقی ماندن در کنار رهبران این فرقه که نام آن از جمع حرف اول اسامی رهبران تشکیل میشود، (چارلز، برنادین، و جیمز CBJ (Charles, BernaDeane, and James) - زنده بمانند. گروه CBJ بنابر گزارشات دارای سی هزار پیرو در سراسر جهان است. در عین حال، یک گروه دیگر اعلام کرد که با زندگی کردن با این گروه و با یادگیری یک روش سری نفس کشیدن، نهایتاً خواهند توانست در جو به تنهایی زندگی کنند. تقریباً تمامی فرقه ها ادعا میکنند که اعضای آنها " برگزیده "، " انتخاب شده "، " یا " خاص " هستند در حالیکه غیر عضو ها موجودات پائین تری به حساب آورده میشوند.

فرقه ها تمایل دارند که سیستم اخلاقی دوگانه ای داشته باشند. از اعضا خواسته میشود که در درون گروه باز و راستگو باشند و همه چیز را در برابر رهبر اعتراف نمایند. در همان حال، اعضا تشویق میشوند غیر عضو ها را گول زده و از آنها سوء استفاده کنند. در مقابل، مذاهب شناخته شده و گروههای پایبند اخلاق به اعضا آموزش میدهند تا در برابر همه راستگو و درستکار باشند و نسبت به یک مجموعه واحد از اخلاقیات پایبند بمانند. بهر حال فلسفه مسلط بر فرقه ها این است که وسیله هدف را توجیه میکند، نظریه ای که به فرقه ها اجازه میدهد تا اخلاقیات خاص خودشان را خارج از مرزهای اخلاقی نرمال جامعه بوجود بیاورند.

برای مثال، یک گروه بزرگ مفهوم " فریب بهشتی "، و دیگری " خدعه متعالی " و برخی گروههای نو مسیحی ترمهایی نظیر " گفتگو با بابلیان " را مطرح کردند یا خارج از خود را " تحت نظام " نامیدند. چنین زبانی به منظور توجیه کردن نظام های دوگانه اخلاقی بکار گرفته شده تا آنرا برای اعضا جهت اغفای غیر عضو ها قابل قبول سازد.

ج. برنامه هماهنگ شده مجاب کردن

بعدها، من فنون خاص مجاب کردن استثنائی، یعنی پروسه های متعدد بازسازی فکری که مورد استفاده رهبران فرقه ها و سازمانهای شبه فرقه ای برای وادار کردن افراد به پیوستن، ماندن و اطاعت کردن قرار میگیرد را شرح خواهم داد. اینجا، من خصوصیات عمومی این فاکتور فوق العاده مهم را در تعریف فرقه ها توضیح میدهم.

فرقه ها تمایل به خودکامه بودن، یا تمام خواهی، در کنترل رفتار اعضایشان و همچنین خودکامگی ایدئولوژیک، ابراز تعصب و افراطی گری در جهان بینی دارند. نهایتاً - و معمولاً هر چه زودتر به جای دیرتر - اغلب فرقه ها از اعضایشان انتظار فدای فزاینده وقت، انرژی، و پول یا سایر منابع برای اهداف معین شده گروه را داشته، اینچنین عنوان یا اعمال میکنند که آنان به تعهد کامل

برای رسیدن به درجه ای چون رستگاری نیاز دارند. شکل این تعهد از گروه تا گروه تفاوت دارد – آموزش های بیشتر، مدیناسیون یا تعمیق روحی بیشتر، دادن سهم بیشتر، فعالیتهای مربوط به فرقه بیشتر، پرداخت بیشتر – فرقه ها به این شناخته میشوند که به اعضای خود دیکته میکنند که چه بپوشند و چه بخورند و کجا و کی کار کنند، بخوابند، و حمام کنند و همینطور به چه اعتقاد داشته باشند و چگونه فکر کنند و چه بگویند. در بسیاری از موضوعات، فرقه ها تفکری را که به آن سیاه یا سفید و نظریه ای را که به آن همه چیز یا هیچ چیز میگوئیم برقرار میکنند.

فرقه ها تمایل به درخواست از اعضا برای پذیرش دگرگونی اساسی یا تغییر روش زندگی دارند. بسیاری از فرقه ها فشار زیادی بر روی اعضای جدید برای ترک خانواده، دوستان، و مشاغل خود برای حل شدن در اهداف اساسی گروه می آورند. این تاکتیک ایزوله کردن فرد، یکی از مکانیزمهای عام اغلب فرقه ها برای کنترل و ایجاد وابستگی اجباری است.

فرقه ها همه شبیه به هم نیستند.

فرقه ها نه متحدالشکل و نه ایستا هستند. موجودیت فرقه ها بر اساس درجاتی از اعمال نفوذ مستمر، بیش و کم نسبت به حد افراط، شکل گرفته است. فرقه های درون گرا و برون گرا وجود دارند. گروهها در سطوح عضویت و درجات درگیر بودن آنها متفاوت هستند. برای مثال، اعضا در حواشی یک گروه معمولاً از الزامات، محتوا، و تعهدات مدارج بعدی عضویت آگاه نیستند و اطلاعات کمی از اهداف واقعی گروه یا میزان قدرت مورد استفاده رهبر دارند. حتی در درون یک فرقه، قواعد، محدودیتهای، و درخواست ها ممکن است سال به سال، یا مکان تا مکان، بسته به فشارهای خارجی، رهبری محلی، و هوس های رهبر متفاوت باشد. برخوردهایی که بر اساس آن کنترل اعمال میشود، میزان کنترل بر جزئیات رفتار اعضا، و آشکار بودن این کنترلها نیز از فرقه تا فرقه فرق میکند. در بسیاری از فرقه های درون گرا، تمامی جزئیات زندگی اعضا تحت نظارت گروه قرار میگیرد. برای مثال، اجباراتی در مدل لباس، محدودیت غذایی، ازدواج، یا کلا هرگونه روابط وجود دارد. در چنین فرقه هایی، اعضا معمولاً با هم در مراکز یا در محل های مشخص شده در اطراف کشور یا خارج از کشور زندگی کرده و برای مؤسسات متعلق به فرقه کار میکنند. بهر حال، فرقه هایی هم وجود دارند که مریدانشان ظاهراً در تنها تعدادی از وجوه اصلی جهان خارج، برای کسب درآمد در بیرون از فرقه فعال هستند. ولی تمامی عملکرد این افراد نیز تحت قواعد حاکم بر وجوه حیاتی زندگی شخصی شان درست مثل افرادی که با آنها محشور هستند – اینکه بر سر پولی که در می آورند چه می آید، اینکه آیا بچه هایشان را خودشان بزرگ میکنند، و اینکه کجا زندگی میکنند – میباشد.

فرقه ها اساساً تنها دو هدف دارند: جذب اعضای جدید و جمع آوری پول. مذاهب برحق و جنبش های بشردوستانه نیز ممکن است جذب نیرو و جمع آوری پول داشته باشند. در هر صورت تنها هدف آنها به سادگی بزرگتر و ثروتمندتر شدن نیست؛ چنین گروه هایی اهدافی نظیر بهتر کردن زندگی اعضایشان یا بشریت بطور عام، چه در این جهان و چه در جهان آینده را دارند. یک فرقه ممکن است ادعا کند که بهبود جامعه را مد نظر دارد، ولی در واقع این تنها به صورت ادعا یا ژست محض باقی میماند. در نهایت، تمامی کار انجام شده و درآمد کسب شده، حتی ژست های بشردوستانه، در خدمت فرقه بکار گرفته میشوند. (در

فصل چهار، من این اختلافات روشن بین فرقه ها و گروههای اجتماعی، تجاری، یا مذهبی مشروع را بیشتر مورد مناقشه قرار خواهم داد.)

در مجموع، واژه فرقه صرفاً توصیفی و نه به معنی ناسزا تعبیر میشود. این واژه اشاره به اصلیت، ساختار اجتماعی، و ساختار قدرتی گروه دارد. مدیریت فرقه های مختلف، در هر صورت - خصوصاً گروههایی که تمایل به استثمار آشکار و ستم بر مردم و اشتغال به اعمال فریبکارانه، غیر اخلاقی، و غیر قانونی دارند - جامعه پیرامون را به مواضع انتقادی تر غیب میکنند.

* * * * *

اگر چه فرقه ها در زمانهای مختلف در ایالات متحده وجود داشته اند، تهاجم به عضوگیری توسط فرقه های معین در اواخر دهه شصت میلادی توجهات عمومی را به فرقه ها معطوف کرد. سپس تراژدی خودکشی جمعی جونزناون در سال ۱۹۷۸ توجه جهانی شدیدی را بر پدیده فرقه متمرکز نمود. مردم متعجب بودند که چگونه فردی میتواند چنین کنترل مطلق بر مردم برقرار کند که آنها نوشیدنی حاوی سیانور را بفرمان او سربکشند. آنها دیدند که چگونه دیگر رهبران با هزاران غریبه در عروسی جمعی ازدواج کردند. آنها در خصوص فلان رهبر در جراید خواندند که از پیروانش خواست شریک زندگی خود را عوض کرده و سپس به وازکتومی (عقیم سازی) تن بدهند. آنها در مورد رهبر دیگری مطلع شدند که سیاست "قلب عشوه گری" را بکار میگرفت که زنان مرید خود را به صورت زنان خیابانی به بیرون میفرستاد تا مردان را اغوا و شکار کرده و درون اجتماعات گروه بکشانند تا به سمت فرقه جذب شوند.

بسیاری از گزارشات محققین نشان میدهد که بر اساس یک برآورد منصفانه بین دو تا پنج میلیون آمریکایی زمانی درگیر فرقه ها بوده اند. طبیعتاً، شرایط عضویت دشوار است. برخی فرقه ها وظایف عضو را خیلی مهم نشان میدهند تا بزرگتر و فعالتر از آنچه واقعا هستند جلوه کنند؛ برخی هر کسی که زمانی رابطه ای با گروه داشته است را - شاید بصورت امضاء کردن یک فرم حمایت از گروه، خریدن یک بلیط قرعه کشی در خیابان، وارد شدن در یک تست شخصیتی، یا تهیه یک کتاب - عضو به حساب می آورند. یک گروه کسانی را که یک کارت سه در پنج را بازای یک شام مجانی امضا کنند به عنوان اعضای وابسته طبقه بندی میکند. دیگری تمامی کسانی را که در یک جلسه آموزشی شرکت کرده اند را عضو به حساب می آورد. در حالیکه برخی گروه ها صرفاً کسانی را که از یک دوره مقدماتی عبور کرده اند را عضو حساب میکنند. بهر حال گروه ها در خصوص عضویتشان خیلی مخفی کاری میکنند و اطلاعات قابل اتکای فوق العاده ناچیزی را درز میدهند. و گروه های بیشماری هستند، از گروه های با دو یا سه پیرو گرفته تا دهها یا بیشتر، که در مورد آنها بصورت غیر مستقیم یا از طریق اعضای که جدا شده اند مطلع میگردیم. بطور عام، فرقه ها هرگز آشکارا نمی ایستند تا تعداد نفراتشان شمرده شود.

۲. انواع فرقه

با توجه به اینکه بسیاری از فرقه های شناخته شده در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی فرقه های مذهبی بودند، برخی مردم امروزه به اشتباه فکر میکنند که تمامی فرقه ها مذهبی هستند. فاکتور دیگری که ممکن است این ایده که همه فرقه ها مذهبی هستند را تقویت کند اینست که بسیاری از این گروه ها تحت عنوان کلیسا، به خاطر پرداختن مالیات و برخورداری از کمکهای دولتی که به مؤسسات مذهبی داده میشود، تشکیل میشوند. بهر صورت، اینطور نیست که همه فرقه ها مذهبی باشند. یک فرقه میتواند حول هر محتوایی شکل گرفته باشد: سیاست، مذهب، بازرگانی، فنون خود اشتغالی، روش های حفظ سلامتی، مطالب رمان های علمی، روانشناسی، پدیده های فضایی، مدیتاسیون (تعمق روحی)، ورزش های رزمی، روشهای زندگی مربوط به محیط زیست، و غیره. البته عدم درک این موضوع که تمامی فرقه ها مذهبی نیستند بسیاری را در ناآگاهی نسبت به نه تنها کثرت محتوایی فرقه ها بلکه همچنین نسبت به افراطی گری در فرقه ها چه بزرگ و چه کوچک، که در جامعه ما گسترده شده اند، نگاه داشته است.

در حقیقت امروزه سریع الرشد ترین گروه های فرقه ای، که با فرقه های مذهبی برای عضو گیری رقابت میکنند، آنهایی هستند که حول تفکرات عصر جدید و تعالیم ارتقای شخصی مشخص، روش های زندگی، یا برنامه های رفاهی متمرکز شده اند. فرقه های اخیر الذکر به احتمال زیاد از همان انواعی هستند که شما یا دوستانتان برای مدت زمانی با آنها برخورد داشته، توسط آنها تحت نفوذ قرار گرفته، یا شاید حتی از راه بدر شده باشید.

یک نفر همچون فلوت نواز همیلتون (Pied Piper of Hamilton) (مربوط به یک افسانه آلمانی که بچه های دهکده را با خود میبرد- مترجم) با برش کافی و مقداری جذب، کاریسما، عوامفریبی، یا به سادگی یک بازار یاب خوب، با وقت و انرژی کافی، میتواند پیروانی حول تقریباً هر موضوعی گرد آورد. جدا از نوحشان فرقه ها دارای رهبران فرقه ای مجربی هستند که افراد محزون، تنها، و سرخورده و همچنین کسانی که صرفاً در دسترسشان هستند و کسانی که به دعوتی در یک نقطه آسیب پذیر در زندگی شان پاسخ داده اند را مجبور به پیوستن میکنند.

در ایالات متحده، حداقل ده نوع اصلی از فرقه ها، هر کدام با اعتقادات، عملکردها، و آداب اجتماعی خودشان وجود دارند. لیست زیر دقیق و کامل نیست، ولی اغلب فرقه ها میتوانند زیر یکی از این عناوین طبقه بندی شوند:

۱. مذهبی نو مسیحی
۲. مذهبی هندو و شرقی
۳. سحری، جادویی، و شیطانی
۴. روح گرا (Spiritualist) (معتقد به احضار ارواح)
۵. زن Zen (شاخه ای از مذهب بودا که در ژاپن و ویتنام و کره رواج دارد) و سایر جهت گیریهای عرفان فلسفی چین و ژاپنی Sino-Japanese (واژه ژاپنی از ریشه چینی)
۶. نژاد پرستی
۷. بشقاب پرنده و سایر پدیده های فضایی

۸. روانشناسی یا روان درمانی

۹. سیاسی

۱۰. خود یاری، خود اشتغالی، و نظام های روش زندگی

اسامی فرقه ها گروه بندی های بیشتر و دقیق تر را بیان میکنند. برخی فرقه ها اسامی خود را با حرف تعریف The شروع میکنند تا اینطور القا کنند که راه آنها تنها راه بودن، فکر کردن، یا زندگی کردن است. مثال ها شامل مؤمنین حقیقی The True Believers، راه بین المللی The Way International، گام نهادن The Walk، روند The Process، بنیاد The Foundation، بدنه The Body، مزرعه The Farm، مجلس The Assembly میباشد.

سایر گروه ها مقولات خانوادگی را مد نظر قرار میدهند: خانواده The Family، خانواده عشق The Love Family، خانواده رنگین کمان The Rainbow Family، خانواده مسیح The Christ Family، خانواده لیمان The Lyman Family، خانواده مانسون The Manson Family.

عناوین خواهر یا برادر سایر مدل های خانواده را ارائه میدهد، مانند برادر جولوس Brother Julius، برادر اوانگلیست Brother Evangelist، برادر دیوید Brother David، اخوان سفید کبیر Great White Brothhood، و بیشمار دیگر اخوان ها (یا بعضا اخوتان ها).

بسیاری از گروه ها بسادگی به عنوان کلیسا یا معبد معرفی شده اند: مثلاً معبد خلق The Peoples Temple، یا کلیسای آرماگدون Church of Armageddon – با تنوع فراوان با استفاده از واژه های جهان یا خلق یا استفاده از کلمه انجیل در نامشان و غیره.

عصر جدید و گروه های روان درمانی نام هایی نظیر مرکز احساس درمانی The Centre for Feeling Therapy، سالیوانیان Sullivanians، پیروان قطبیت زنده Alive Polarity Fellowship، مرکزیت مستقیم Direct Centring، هنرهای خورشید Sun Arts، آفریقا Africa، و کنترل ذهنی سیلوا Silva Mind Control.

گروههای بر مبنای تفکرات شرقی فراوانی وجود دارند، که نامشان اغلب حول و حوش یک مرشد یا رسالت شکل گرفته است. هم اسامی شخصی و هم سایر اسامی متنوع بصورت فراوان در گروه های نمایانگر انواع فلسفه ها دیده میشوند: بنیاد مسیحی آلامو Alamo Christian Foundation، (بنیاد تونی و سوزان آلامو Tony and Susan Alamo Foundation)، انجمن ورزشی اکلسیا Ecclesia Athletic Association، جامعه بوبا آزاد جان و اسب طلوع Bubba Free John and the Dawn Horse، فرستاده نور الهی Emissaries of Divine Light، کاشی رانچ Kashi Ranch، بنیاد کیوتر آبی و سفید Blue and White Dove Foundation، و گروه بی نام No Name Group.

این نوع از لیست بندی میتواند همچنان ادامه یابد، که نشان دهنده تعداد بیشمار و وسعت فرقه های اطراف ما است. به شکلی البته تمامی فرقه ها تکثر در متن واحد هستند. و در نهایت، آن متن ربطی به اعتقادات ندارد. در گروه های فرقه ای سیستم اعتقادی (مذهبی، روان درمانی، سیاسی، عصر جدید، یا بازرگانی) به تبدیل شدن به ابزاری برای خدمت به تمایلات، هوس ها، و برنامه های پنهان رهبر ختم میشوند.

ایدئولوژی یک شمشیر دو لبه است: چسبی است که اعضای گروه را به هم متصل میکند، و ابزاری است که توسط رهبر برای رسیدن به اهدافش از آن سوء استفاده می‌گردد.

برای فهم فرقه‌ها باید ساختار و عملکرد آنها و نه اعتقاداتشان را مورد مطالعه قرار بدهیم. همانطور که در فصول بعدی شرح داده خواهد شد، این روش بازسازی فکری است که توسط سوء استفاده‌چی‌های ماهر برای اطمینان از تمکین و اطاعت میان پیروانشان بکار گرفته می‌شود. یعنی در تحلیل نهایی، این همان چیزی است که فرقه‌ها را نگران‌کننده و آسیب‌رسان می‌سازد.

۳. چه کسانی به فرقه‌ها می‌پیوندند؟

وقتی راجع به فرقه‌ها، شیادی‌ها، و افرادی که به وسیله دیگران کنترل و تحت نفوذ گرفته شده‌اند می‌شنویم، بلافاصله تلاش می‌کنیم خودمان را از چنین افرادی جدا کنیم. به نظر میرسد وقتی در خصوص موارد اعمال نفوذ روانی بی‌حد و حصر می‌شنویم به عنوان ابراز رشادت و تعریف از خود اصرار داریم که "هیچ کس نمیتواند مرا وادار به انجام چنان کار هایی بکند". همانطور که اغلب سربازان اعتقاد دارند که گلوله تنها به دیگران اصابت میکند، اغلب مردم نیز تمایل به باور این موضوع دارند که وضعیت اذهان و افکار خودشان آسیب‌ناپذیر است. آنها بیان میکنند که: "در مورد سایر افراد ممکن است سوء استفاده‌چی‌ها قرار بگیرند، ولی نه در مورد من".

افسانه "نه در مورد من"

مردم علاقه دارند تا فکر کنند عقاید، ارزش‌ها، و ایده‌هایشان نقض نشدنی بوده و خود به خود تنظیم گردیده است. آنها ممکن است با اکره‌ها بپذیرند که مختصری تحت نفوذ تبلیغات تجاری بوده‌اند، اما نه فراتر از این. آنها میخواهند این افسانه را برای خود محفوظ دارند که دیگران ضعیف‌النفس و به سادگی تحت نفوذ هستند در حالیکه خودشان قوی‌الاراده می‌باشند. اگر چه همه ما میدانیم که ذهن بشر نفوذ پذیر است ولی اغلب ما مدافعانه و مغرورانه مدعی می‌شویم که: "تنها افراد دیوانه، احمق، و نیازمند، به فرقه‌ها می‌پیوندند. هیچ کس نمیتواند هیچ وقت مرا وادار کند تا خودکشی کنم یا بچه‌هایم را کتک بزنم یا همسرم را به رهبر فرقه تقدیم نمایم. هیچ کس نمیتواند هیچ وقت با حرف مرا به چنین چیزهایی بکشاند."

وقتی می‌شنوم مردم چنین چیزی می‌گویند، به آرامی سؤال می‌کنم، "میخواهی شرط ببندی؟"

مردم همچنین این موضوع را به شوخی می‌گیرند که واقعا برخی سوء استفاده‌چی‌ها با بکارگیری از برخورد، عتاب، و بحث مردم را وادار به انجام خواسته‌هایشان نمایند. آنها برادر بزرگ Big Brother (در اصطلاح فرد یا سازمانی که در امور خصوصی افراد دخالت و جاسوسی کرده و آنان را به شدت مهار نماید - برگرفته از رمان جرج اورول George Orwell در سال ۱۹۸۴ که در آن رهبر دولت، Big Brother کنترل کامل بر مردم داشت. شعار "برادر بزرگ مراقب شماست" به مردم یادآوری میکرد که او همه چیز را در خصوص آنچه انجام میدهند میداند - مترجم) را تصور میکردند که چکمه‌های گروه ضربت

(گارد طوفان آلمان هیتلری- مترجم) را پوشیده، تفنگی به سمت سر مردم نشانه رفته، و آنان را مجبور میکند تا عقایدشان را عوض کنند، شخصیتشان را تغییر دهند، و ایدئولوژی جدید را بپذیرند.

فرد معمولی به کسانی که در فرقه ها در گیر شده اند، در دام افرادی که مردم را گول میزنند اغفال گشته اند، یا در یک گروه یا روابط ستمکار برای دوران طولانی باقی مانده اند از موضع بالا نگاه میکند. فرد مربوطه اینطور لاف میزند که این وضعیت فقط برای افراد ضعیف و ساده پیش می آید، و سپس برای خودش جایگاهی تحت عنوان " نه در مورد من " خلق مینماید تا به این وسیله خود را از قربانیان فرقه ها، کلاهبرداری ها، و نفوذ فوق العاده متمایز نماید. من این جملات را از خبرنگاران، استادان دانشگاه، همسایگان، مسافرینی که در هواپیما کنار من نشستند، مردمی که در خیابان با آنها صحبت کردم، فارغ التحصیلان، باغبان، فروشنده، و . . . شنیده ام. تحصیلات، سن، طبقه اجتماعی، و . . . نمیتواند فرد را در برابر احساس کاذب مصون ماندن حفظ نماید.

چندین سال پیش زمانی که در سوئیس تدریس میکردم، یک روانشناس سوئسی با بیان این مطلب که " ما چنان جامعه تحصیل کرده، مرتب و طبقه متوسطی داریم که هیچ فرقه ای در اینجا نداریم. فرقه ها هرگز به این کشور راه نمی یابند " برنامه خود را آغاز کرد. من سپس مطالبی حاوی آدرس های دقیق بسیاری فرقه های شناخته شده بین المللی متعدد بزرگ و کوچکی که در زوریخ و سایر شهرهای سوئیس فعالیت داشتند را در مقابلش گذاشتم. تعداد کشورهایی که در آن فرقه نباشد، اگر چنین موردی یافت شود، خیلی کم است.

بله، شما

علی رغم داستانی که گفته میشود مردم معمولی به فرقه ها جذب نمیشوند، طی سالیان روشن شده است که هر کسی مستعد گول خوردن توسط این اربابان سوء استفاده گری میباشد. در حقیقت، اکثریت نوجوانان و بزرگسالان در فرقه ها، برآمده از طبقه متوسط، نسبتاً تحصیل کرده، و بدون مشکل جدی تا قبل از جذب شدن بوده اند.

تحقیقات نشان میدهد که تقریباً دو سوم کسانی که به فرقه ها پیوسته اند از خانواده هایی با روابط معمولی آمده اند و در زمانی که وارد فرقه شدند رفتار متناسب با سنشان داشته اند. در خصوص یک سوم باقیمانده، تنها ۵ تا ۶ درصد دارای مشکلات روحی جدی تا قبل از پیوستن به فرقه بوده اند. مابقی از آن بخش یک سوم باقیمانده دارای افسردگی (stress) قابل تشخیص مربوط به فقدان هویت (برای مثال، مرگ ناگهانی در فامیل، بازماندن از ورود به دانشگاه یا برنامه آموزشی دلخواه، یا شکست در عشق) یا بحران های جنسی و شغلی مربوط به سن و سال خود بوده اند.

زمینه های خانوادگی معینی ممکن است برخی افراد جوان را بیشتر از دیگران در برابر اغوای فرقه ها آسیب پذیر نماید. فرقه ها راه حل های فوری، ساده و متمرکز در برابر مشکلات زندگی ارائه میکنند. برخی خانواده ها به طور غیر عمد فرزندان خود را ترکیبی از مهمل و شورشی بار می آورند به طوری که فرقه در نظر آنها راه حلی کامل برای جوانی که به دنبال فرار از تشنجات وضعیت خانوادگی است جلوه میکند. در چنین خانواده هایی، بچه ها اغلب بطور مستمر تشویق میشوند که ماجراجو، پرجوش و خروش، مستقل، ضد روال نرمال و طبیعی جریانات، یا نظم شکن باشند. البته از آن طرف هر زمان که اولاد خانواده

فعال میشود یا راه خودش را رفته یا به ترتیبی شورش میکند، توسط همین والدین برای عملکردش یا انتخاب دوستان غلط گوشمالی میشود. برخی والدین که بر فرزندان خود فشار زیادی می آورند تا سرعت رشد کرده و بزرگ شوند، به هیچ وجه کمکی به این افراد جوان که با تصمیم گیریهای متعددی روبرو هستند نمیکند. بچه ها احساس میکنند که از یک طرف به حال خود رها شده اند، و از طرف دیگر فاقد اعتماد به نفس و قدرت لازم برای تصمیم گیری میباشند. تعدادی از اعضای فرقه ها مشخص شده است که از چنین پس زمینه خانوادگی آمده باشند.

نوع دیگر آسیب پذیری با فاکتور تنش (tension) بارز میگردد، و این زمانی است که فرد، خصوصاً یک نوجوان یا بزرگسال جوان، احساس میکند که در برابر تعدد تصمیماتی که باید بگیرد خورد شده است. تناقض زندگی، پیچیدگی جهان، و تعداد تضادهایی که در رابطه با وجوه بسیار زندگی روزمره با آن روبروست در آن سن رخ مینمایند. علاوه بر مواجه شدن با تصمیمات شخصی فشار دهنده، بسیاری نوجوانان اقدام به چسبیدن به ارزش ها، اعتقادات، و اهداف خاص خودشان میکنند.

بسیاری اعضای سابق فرقه ها گزارش کرده اند که کلاس های معینی که آنها بعداً در دبیرستان و اوایل دانشگاه داشتند سهم بزرگی در طلسم شدنشان داشته است. آنها بطور عموم کلاس، معلم، و تجاری که داشتند را برهم زنده نظرآنها نسبت به جهان توصیف میکنند که آنها را در وحشت از پیچیدگی های تصمیمگیری های ظاهراً بی پایان فرو برده است. در عین حالیکه احساس گمگشتگی و تنهایی میکردند، نیازمند یافتن چاره ای و راه ساده ای برای اینکه زندگی شان به سامان برسد بودند. بدون اینکه اقدامی برای یافتن راه حل نمایند، آنها خودشان را درون گروهی یافتند که به آنها راه های ساده و تضمین شده برای پیمودن پیشنهاد میکرد همانطور که در خصوص دانشجوی زیر اتفاق افتاد.

"ماری"، یک دانشجوی معمولی در یک دانشگاه بزرگ ایالتی بود، که احساس خود کم بینی میکرد؛ او میدانست زمانی که دانشگاه را تمام کند چکار میخواهد بکند. ولی مانند اغلب ما، او در سه ماده - روانشناسی، جامعه شناسی، و علوم سیاسی - ثبت نام کرده بود که استادان این مواد جوان، رادیکال، و در خصوص نگاه ماری به زندگی تنگ نظر بودند. او کلاس ها را با این انتظار شروع کرد که حقایق تاریخی را بیاموزد، در خصوص اشخاص مشهور بداند، و بحث های خوب کلاسی داشته باشد. ولی امسال، همه چیز فرق میکرد.

دیدگاه های شخصی و جهان بینی استادان به نظر میرسید که بطرز درهم شکننده ای برای او بدبینانه (pessimistic)، پوچ گرایانه (nihilistic)، و روحیه ضعیف کن بودند. هر کس به روش خود به او فهماند که واقعیتی وجود ندارد: هر کس هر آنچه را که خودش فکر میکند میبیند، همه چیز نسبی است، درست و غلطی وجود ندارد، و غیره. استاد روانشناسی با یک گروه عصر جدید درگیر بود و کلاس را به عنوان بخشی از دوره آموزشی در تعمق روحی (meditation) فرو میبرد. ماری برایش معما شده بود؛ چرا که استاد واقعا داشت یک فلسفه مذهبی را بجای فلسفه به طور عام تدریس میکرد. ولی حداقل، او احساس کرد، این یکی به اندازه بقیه روحیه تضعیف کن نبود که به او گفته بودند زندگی بی ثمر و بی معنی است.

روزی مردی در غذاخوری دانشگاه مری را به محل زندگی اش دعوت کرد که یک آشرام (محل زندگی و عبادت هندو ها) مربوط به یک کاهن هندو از آب درآمد. در آنجا به ماری گفته شد که تنها یک راه حقیقی و ساده برای پیمودن وجود دارد که کاهن هندو وی را نسبت به آن ارشاد خواهد کرد. بعد از چندین دیدار، ماری دست از تحصیل کشید و به آشرام نقل مکان کرد. ده سال بعد، والدین وی بالاخره او را از گروه بیرون کشیدند. در مشاوره های بعدی، ماری به من گفت که استادان دانشگاه آنچنان دنیای او را بهم ریخته بودند که گروه هندو ها به نظر او رویایی می آمد که به حقیقت پیوسته باشد: به نظر میرسید که یک هدفمندی، معنی گرایی، و راهی برای پیمودن، و در خصوص همه چیز توافق بر سر خوب یا بد بودن وجود دارد. او بعدا متوجه شد که زمانی که آن گروه هندو را ملاقات کرد او سوژه ساده ای برای جذب شدن در راه آنها بود.

ماری نمونه ای از بسیاری دانشجویان دانشگاه ها بود که فاقد ثبات اجتماعی یا خانوادگی برای دفاع از خود در برابر کشتش اغواگرانه پاسخ های ساده بوده و استعدادشان در برابر عضوگیری فرقه ها به میزانی که دید آنان نسبت به جهان پیرامون دستخوش عدم ثبات میشود افزایش یافته بود.

وضعیت مشابهی برای بزرگسالانی که میپویندند بوجود می آید. بسیاری از بزرگسالان امروزه از سردرگمی و ظاهر سرد جامعه ما به ستوه آمده اند: خشونت بی منطق، بی خانمانی بی حد و حصر، فقدان معنویت، وضعیت همه گیر عدم احترام به بزرگتر، تعداد بسیار بالای بیکار و زیر خط فقر، نا امنی و غیر ثابت بودن بازار کار، عدم وجود ارتباطات خانوادگی، نقش تحکم آمیز متولیان مذاهب برحق، فقدان منطق حاکم بر برخورد با اجتماع یا حتی همسایه. بسیاری از بزرگسالان جاافتاده، حیران تر از یک نوجوان، چیزی در فرهنگ صنعتی امروزه نمی یابند تا به آن وصل شوند. این مسئله چیزی به غیر از زمینه مستعد برای عضوگیری های جدید برای بسیاری از سوء استفاده چی ها و شیادان را خلق نخواهد کرد.

در هر صورت، واقعیت اینست که حتی جدا از شرایط ناپایدار اجتماعی- اقتصادی و فاکتورهای خانوادگی مربوطه معین، هر فردی که در شرایط آسیب پذیری قرار میگیرد و خواهان همدم و احساس معنویت در یک دوره انتقال یا زمان کمبود میگردد سوژه خوبی برای عضوگیری فرقه است. اگر چه اغلب فرقه های معاصر بزرگسالان جوان و ترجیحا مجرد را شکار میکنند. اما برخی - خصوصا فرقه های نو مسیحی - خواهان عضوگیری تمامی اعضای خانواده هستند، و حتی بعضا مسن ترها هدفهای خوبی برای برخی گروه ها جهت جذب می باشند.

فرقه ها چه چیزی به افراد تنها، دارای افسردگی، یا نامطمئن ارائه میدهند؟ به هر شکل، هر فرقه ای مدعی است که تبیین ارتقاء یافته ذهنی، تبیین توسعه یافته وجود، و تبیین تثبیت شده حقانیت معنوی، روحی، یا سیاسی را ارائه مینماید. این وضعیت ظاهرا سودمند، تنها از طریق پیروی راههای باریک تجویز شده توسط یک ارباب، کاهن، یا مربی یک گروه خاص قابل دسترسی است. برای رسیدن به چنین رویکردی در زندگی، عضو جدید - که با عناوین بچه، تازه وارد، عضو آزمایشی، بچه طلایی معنوی، فرد با معرفت پائین، همانطور که گروه های مشخص بر تازه واردها اسم میگذارند - باید ذهن منتقد خود را تسلیم کرده، در برابر فشار نرم شده، و مانند یک بچه اعتماد و ایمان داشته باشد. (روش های مخصوصی برای سوء استفاده از جذب

شدگان برای چنین وضعیت پذیرش ذهنی بکار گرفته میشود که با جزئیات در فصل های بعدی مورد مکاشفه قرار خواهد گرفت.)

۴. چرا آنها میپویندند؟

آن دسته از ما که فرقه های زمان جدید را مطالعه کرده ایم دریافته ایم که تنها یک نوع از افراد نیستند که گرفتار فرقه ها میشوند، بلکه فردی که ترکیبی از فاکتور هایی که تقریباً با هم عمل میکنند را دارد در فرقه گیر می افتد. من دریافته ام که دو شرط یک فرد را بطور خاص در برابر عضو گیری فرقه آسیب پذیر مینماید: بودن در افسردگی و قرار داشتن در میان درگیری های مهم. ما بطور خاص میتوانیم در برابر پیشنهادات و مجاب کردن ها، بخاطر از دست دادن چیزی یا سرخوردگی که باعث افسردگی شده است یا حتی افسردگی خفیف یا ملایم کلینیکی، آسیب پذیر باشیم. و بطور خاص زمانی که در یک روابط شخصی معنی دار، شغل، تحصیل یا برنامه آموزشی، یا سایر مشغولیت های عادی زندگی قرار نداریم مستعد نفوذ از نوع فرقه هستیم.

افراد آسیب پذیر کسانی هستند که تنها، در گذار بین دبیرستان و دانشگاه، بین دانشگاه و یافتن کار یا تحصیلات بالاتر، دور از خانواده، مستقر در محل جدید، به تازگی متارکه کرده یا طلاق گرفته، به تازگی بیکار شده، در هم شکسته از وقایع جدیدی که پیش آمده، یا نامطمئن از آنچه که در زندگی پیش خواهد آمد باشند. وقایع شخصی برهم زننده وضعیت زندگی امری معمولی است: یک دبیر از پذیرفته شدن در دبیرستان مورد علاقه اش باز مانده است. مادر یک مرد مرده است. زنی تصمیم میگیرد بعد از پایان غمناک یک روابط عاطفی طولانی آپارتمانش را فروخته و به مسافرت برود. در چنین مواقعی، ما همگی در برابر مجاب شدن گشاده تر، قابل پذیرش تر، و آماده تر برای قبول هر پیشنهادی بدون فکر کردن نسبت به اینکه ممکن است موضوعی پشت پرده باشد هستیم.

یک فرد افسرده و موقتا غیر وابسته محتمل تر است در برابر پیشنهاد یک عضوگیر فرقه، خصوصاً اگر پیشنهاد بر تمایلات فردی یا احساس کنجکاوی فرد منطبق باشد، خام شود. بعضی افراد در برابر اعلامیه های چاپی در کیوسک ها یا تابلوهای اعلانات و برخی به تبلیغات رسانه ای در خصوص آموزش یا دیدارهای گروهی واکنش نشان میدهند. علاوه بر جلب واکنش ها به تبلیغات جذاب و گول زننده، فرقه ها از روش عضو گیری فرد به فرد نیز استفاده میکنند. در بسیاری از موارد، عضو گیری واقعی در همان ارتباط فرد به فرد بین عضو گیر فرقه و فردی که بطور موقت یا بر اساس وضعیت خود آسیب پذیر شده است بوجود می آید.

برخی فرقه های بزرگتر دستورالعمل های تعلیمی برای عضو گیر ها، همانطور که مربیان فروشندگی به فروشندگان جدید تعلیم میدهند، دارند و روش هایی را آموزش میدهند که کجا و چطور به سوژه ها مراجعه نمایند. برای مثال، اعضای سابق برخی فرقه ها که در عضو گیری در درون فرقه هایشان درگیر بودند به من چنین گفتند:

- به یک عضو فرقه رهنمود داده شد که شغلی در دفتر ثبت نام یک دانشگاه در همان حوالی بگیرد و هر کسی برای ترک تحصیل مراجعه نمود را نشان کند. چنین افرادی

افسرده و نیازمند بوده و احتمال بیشتری برای قبول دعوت به رفتن به خانه فرقه که در نزدیکی دانشگاه بود داشتند تا کسی که در تحصیلش موفقیت بیشتری داشت.

- یک زن عضو گیر این چنین رهنمود گرفت که در بیرون مرکز خدمات مشاوره دانشجویی ایستاده و افراد تنها را برای یک سخنرانی همراه با شام و یک مراسم بعد از ظهر به فرقه دعوت کند.

- تعدادی از عضو گیر ها به محل های جاذبه توریستی در سان فرانسیسکو San Francisco، مانند اسکله ماهی گیران، بخش فرانسوی نشین نیواورلئانز New Orleans، و ایستگاه های اتوبوسهای بین شهری در شهرهای اصلی فرستاده شدند تا بدنبال توریست هایی با پرچم بریتانیا بر روی کوله پشتی هایشان باشند که تنها هستند. (موضوع پرچم بریتانیا بخاطر این بود که توریست مربوطه انگلیسی زبان باشد؛ چون برای اعضای فرقه که تنها انگلیسی صحبت میکردند خیلی مشکل بود که کسی را که انگلیسی نمیدانست راضی کرده و از وی سوء استفاده نمایند)

- عضو گیرها به مناسبت های اجتماعی در کلیساهای مختلف فرستاده میشدند تا به افرادی که تنها ایستاده اند مراجعه نمایند. عضوگیر میبایست فرد را برای صرف پیراشکی و بستنی یا چیزی شبیه به این یا مثلا رساندن فرد به خانه اش – هر چیزی که باب آشنایی را با او باز میکرد – دعوت میکرد.

هر فرقه ای جاذبه ها و تاکتیک های خودش را برای کشاندن افراد جدید و عضو گیری فرد دلخواهش دارد. روش هایی که اشاره شد توسط فرقه هایی استفاده میشوند که بیشتر افراد زیر سی سال را مد نظر دارند. آنها اغلب بزرگسالان جوان را برای جمع آوری اعانه در خیابانهای شهرهای اکناف جهان و جذب اعضای بیشتر بکار میگیرند. این فرقه ها از افراد ساده دل درخواست کمک مستقیم میکنند، در حالیکه برخی دیگر به اعضای خودشان جهت منبع درآمد تکیه دارند و به دنبال عضو گیری مثلا افراد مسن با حقوق بازنشستگی و دارایی یا افراد با حقوق های مکفی و ارتباط خوب میروند. بعضی گروه ها مایلند اعضا را در برنامه های پرداخت مستمر وارد نمایند و بنابراین افراد شاغل با درآمد خوب را هدف قرار داده و آنان را با فروش دوره های آموزشی به خود قلاب میکنند و به تدریج تعهدات بالاتر و بالاتری در قبال گروه برایشان در نظر میگیرند و در عین حال دوره های آموزشی بازم بیشتر و گران تری به آنها میفروشند. برخی از این عضو شدگان کارشان به ترک شغل و کار کردن برای فرقه جهت پرداختن پول دوره هایشان می انجامد.

دوره هایی که جهت کشاندن مردم به داخل فرقه ها استفاده میشوند طیف گسترده ای را شامل میشوند: چگونه ارتباط برقرار کنید، چگونه بطور علمی تنش را در زندگی تان کاهش دهید، چگونه دفترتان را اداره کنید و یک میلیونر شوید، چگونه زندگی تان را کنترل نمایید، چگونه یک مربی ورزش های رزمی شوید، چگونه برای همیشه زنده بمانید، چگونه در برابر ربه شدن توسط موجودات فضایی عمل نمایید و به جمع کسانی که تجربه آنرا داشته اند بپیوندید، چگونه به رستگاری کامل برسید و جهان را اداره نمایید، چگونه در زندگی های گذشته زندگی کنید، و غیره و غیره. دوره ها به همان اندازه متنوع هستند که حقه هایی که فرقه ها حول آنها شکل گرفته اند گوناگون میباشند. کلمات طوری بکار گرفته میشوند که انگار گروه مربوطه صرفا

برای نفع شما بوجود آمده است. شما معمولاً از کل داستان (و هدف واقعی) در مورد فرقه تا مدت طولانی بعد از جا افتادن در گروه مطلع نمیشوید. یکی از اصلی‌ترین انتقادات نسبت به فرقه‌های موجود فعلی که مطرح میشود در خصوص روش‌های اغواگرانه عضوگیری آنهاست.

اخیراً، من در خصوص دو وضعیت جداگانه که معتقدم نشانگر تنیده شدن گسترده جهانی این مشکل است مورد مشاوره قرار گرفتم. اول، من با دو دانشجوی روسی مصاحبه کردم که توسط یک گروه فرقه‌ای با مدارک جعلی به ایالات متحده آورده شده بودند. به آنها قول یک بورسیه کامل در یک دانشگاه آمریکایی داده شده بود. در عوض، زمانی که به اینجا رسیدند، به مناطق توریستی فرستاده شدند تا اعضای جدیدی جذب نمایند.

بعد از آن من با برخی افرادی که برای کمک به یک خانواده آلمانی که به برکلی Berkley آمده بودند و تلاش میکردند تا با پسرشان که برای کار در یک اردوی تابستانی به آمریکا آمده بود ارتباط برقرار کنند صحبت کردم. مرد جوان، در حالیکه در تعطیلات در سان فرانسیسکو بود، در یک گروه فرقه‌ای بزرگ عضوگیری شده بود. برای هجده ماه خانواده برای تماس با او تلاش میکردند تا اینکه عاقبت به آمریکا آمدند. ولی حتی وقتی اینجا بودند، هرگز موفق نشدند به تنهایی با او صحبت کنند. در جریان دیدار خانواده از برکلی، گروه پسر را به جای دیگر، حدود ۱۰۰ مایل دورتر، فرستاد. خانواده در حالیکه مستأصل مانده بودند شروع به اقدام به تظاهرات ایستاده در برابر خانه محلی گروه کرده و ایستگاه تلویزیونی محلی را دعوت کردند، ولی عاقبت، خانواده بدون به نتیجه رسیدن جهت دیدن مستقل فرزندشان به آلمان بازگشتند.

افسانه جویندگان

افسانه دیگری که کسانی را که به فرقه‌ها میپیوندند احاطه میکند اینست که این افراد خود در جستجوی فرقه‌ها هستند. توجیه گران فرقه بر روی این پندار سرمایه‌گذاری کرده و ادعا میکنند که مردم خودشان به دنبال گروه معینی که نهایتاً به آن میپیوندند میگردند. برخی از این توجیه گران استادان دانشگاه هستند که اعضای فرقه‌ها را به عنوان جویندگان معرفی میکنند زیرا این محققین صرفاً در خصوص اعضای که در حال حاضر در فرقه عضو هستند مطالعه مینمایند. در ادعای آنان اینطور بیان میشود که عضو فرقه خود به دنبال یک کاهن یا یک مسیح خود انتصابی میگردد، توجیه گران از نسبت دادن هر گونه اقدام به عضوگیری از جانب فرقه اجتناب میورزند. در عوض، آنها رهبر فرقه را به صورتی که گویا مجسمه جرج واشنگتن George Washington است که ثابت نشسته و منتظر است تا گردشگران برای بازدید وی مراجعه نمایند تصویر میکنند. در حقیقت، رهبر فرقه، بعد از محکم کردن جای پای چند عضو، آنها را برای بیرون رفتن و جذب اعضای جدید تعلیم میدهد. آثار منتشر شده متعدد معروف و دانشگاهی حاوی تئوری جویندگان است، که توجه را به تبلیغات مذهبی فعال، دقیق، و پیگیر که اغلب فرقه‌های امروزی درگیر آن هستند جلب مینمایند.

همانطور که دیده ایم، یک فرقه میتواند به صور مختلف تعریف شود، ولی برای منظورهای ما و برای تشریح مدرن‌ترین فرقه‌ها، لازم است به روند، و نه واقعه، فکر کرده و به زندگی در یک فرقه به

صورت یک پروسه نگاه کنیم. پروسه ها بالا و پائین دارند، و چیزی است که در بین مردم در جریان است. فعل و انفعال، تبادل، و رابطه شکل میگیرد.

عمل پیوستن به یک فرقه در نتیجه یک روند اتفاق می افتد که توسط یک عضو گیر فرقه به جریان در می آید. عملکرد فرقه ها روشن میسازد که عضو گیری با تبلیغ و معاشرت برای پذیرش زندگی تحت شرایط گروه صورت میپذیرد. این شرایط البته به کندی آشکار میشوند، و افراد عضو گیری شده در بدو ورود نمیدانند که به کجا میروند. چگونه اینها میتوانند جوینده عاقبت معینی باشند وقتی که در خصوص طرح نهایی و محتوای گروهی که به آن میپیوندند بی اطلاع هستند.

کسانی که تئوری جویندگان را پیش میکشند تمایل دارند که تنها به وجوه سطحی و گزیده فرقه ها نظر بيفکنند و ادعا نمایند که اعضا خودشان دنبال گروه خاصی که در گیر آن میشوند به جستجو پرداخته اند. تئوریسین های نظریه جویندگان از مطالعه اعمال، قدرت مجاب کردن و روش های نفوذ بکار گرفته شده توسط فرقه ها غافل مانده اند. در کار و برخورد با چندین هزار نفری که در فرقه ها بوده اند، من از هیچ یک نشنیدم که او خودش برای یافتن یک کاهن جهت فرستادن وی برای تن فروشی، گل فروشی، معامله کوکائین، قاچاق اسلحه، سوء رفتار نسبت به کودکان، یا زندگی در آشغال ها به جستجو پرداخته است، راهی که افراد بسیاری در فرقه ها نهایتاً به آن ختم شدند. آنها قطعاً جوینده این چیزها نبودند.

اعضای سابق فرقه ها عموماً بر ملا میکنند که آنها دنبال شریک و هم دم یا شانس برای انجام دادن کاری مفید برای خودشان و بشریت بوده اند. آنها میگویند که به دنبال فرقه معینی که به آن پیوستند نبودند و علاقه ای نداشتند که تمام عمر متعلق به آنان باشند. بلکه، بطور فعال و گول زنده برای پیوستن تحت فشار قرار گرفته بودند و بزودی خود را در تور گروه گرفتار یافتند، به آرامی از گذشته خود و خانواده شان بریدند، و تماماً وابسته به گروه گردیدند.

سر زنش کردن قربانی

در جلسه اخیر انجمن روانشناسان آمریکا، یک روانشناس جوان به تعدادی از سخنرانان در پلتفرمی که قرار بود سمیناری در خصوص فرقه ها را هدایت کند مراجعه نمود. او با اطمینان از آنان خواست تا توضیح دهند که " چرا فرقه ها افرادی را جذب میکنند که در مرز نارسائی های شخصیتی قرار گرفته اند." او گفت که با هیچ یک از اعضای سابق فرقه ها کار نکرده است، ولی میداند که تنها افراد لب مرز یا روانی – "افراد مشخصاً آسیب دیده به لحاظ پزشکی" – به فرقه ها میپیوندند. سخنرانان از او دعوت کردند که با اطمینان نشسته و به برنامه گوش فرا دهد.

دو پدیده شناخته شده اجتماعی – " مفهوم دنیای عدالت" و " سرزنش کردن قربانی" – میتوانند به ما در فهم آنچه که در کنه و اکنش یک روانشناس مثل نمونه بالا وجود دارد کمک کنند. روانشناسان متخصص در امور اجتماعی هر دو واکنش انسانی مذکور را به طور گسترده مورد مطالعه قرار داده و ریشه های آنها را در اعصار اولیه دنبال نموده اند.

پایه مفهوم دنیای عدالت به طور کلی بر روی این اعتقاد سوار شده است که اگر فرد قوانین اجتماع را اطاعت نماید، هرگز اتفاق بدی برایش نخواهد افتاد. قانون شکنان، متقابلاً مجازات خواهند شد. مجازات به

صورت بد شانس، بلای طبیعی، بیماری، و از دست دادن هر چیز مورد علاقه ای اتفاق می افتد. بنابراین قربانیان هر فاجعه، جنایت، بیماری، یا بخت بد بطور خودکار جزو افرادی که باید خودشان سرزنش شوند گروه بندی میگردند. این استدلال اولیه بعضا به این صورت مطرح میگردد: " از آنجا که من در صورتی که قوانین را اطاعت کنم در برابر شیطان و بخت بد مصون خواهم بود - چرا که ما در دنیای عدالت زندگی میکنیم - بنابراین من میتوانم خودم را از کسانی که قصد دارند به من صدمه بزنند دور نمایم. آنهایی که بلایی بر سرشان می آیند باید کسانی باشند که عمل بدی انجام داده اند. "

سرزنش کردن قربانی تقریبا یک واکنش جهانی در برابر اتفاق ناگوار در خصوص دیگران است. زنانی که مورد هتک حرمت قرار میگیرند اغلب خودشان ملامت میگردند. مردم میگویند که دامن قربانی کوتاه بود، بعد از ساعت ۱۰ شب بیرون بود، یا در نزدیکی محلی بود که نمیبایست باشد. بنابراین گناه تجاوز به گردن خود اوست. برخورد مشابهی با قربانیان زورگیری میشود. " خوب، او کت و شلوار بسیار شیکی در محل خیلی بدی پوشیده بود. " هر پدر و مادری که اینرا میخواند متوجه میشود که چقدر در خصوص بچه هایش ایراد گیر بوده و جوانان را بخاطر بدبختی شان مسؤول دانسته است. در طول زمان، همان پدر یا مادر تردید ندارد که خودش هم به خاطر بخت بدش ملامت شده است. کدام شوهری است که نگفته باشد: "اگر ماشینت را به آن بخش از شهر نبرده بودی، یک میخ در تایر ماشینت فرو نکرده بودند. " یا کدام زنی نگفته است که: "اگر کت خود را پوشیده بودی، سرما نمیخوردی.!"

به همین ترتیب، وقتی فردی وارد یک فرقه میشود، تمایل جامعه اینست که بگویند قطعا خودش یک ایرادی داشته است. می بایست نوعی شکاف شخصیتی در وجود او بوده باشد وگرنه به چنین گروهی نمی پیوست. از آنجا که عامه مردم همچنان اعضای فرقه ها را افرادی احمق، دیوانه، و ناقص العقل به حساب می آورند، واکنش اکثریت قریب به اتفاق عمومی اینست که: " تقصیر خودش بود. خودش دنبال همان چیزی بود که به سرش آمد. " در جامعه ما، یک تابوی قوی در قبال قربانیان کلاه برداری، سوء استفاده، و حقه بازی وجود دارد و شکستن این تابو قربانی فرقه را باز هم خوارتر میکند.

ما تمایلی هم برای سرزنش خانواده ها و بستگان داریم و میگوییم یا اینطور القا میکنیم که آنها میبایست به نوعی مقصر بوده باشند، وگرنه اولاد آنها به هیچ وجه به یک فرقه نمی پیوست. یک زن در سخنرانی که در لندن داشتم سراغ من آمد و بطور رقت انگیزی گفت: " به ما والدین به صورت اعمال کنندگان سوء رفتار و ارباب نسبت به فرزندان نگاه میکنند. "

تمایل به ملامت قربانی هم افراد غیر حرفه ای و هم افراد حرفه ای را از دیدن این حقیقت که اکثر افرادی که در روابط فرقه ای گرفتار میشوند یک نوع قربانی هستند که به اندازه کافی شناخته و فهم نشده اند باز میدارد. اگر مردی در جنگل در کنار رودخانه ای قدم بزند و یک تمساح پایش را گاز بگیرد، قربانی بد شانس به خاطر نزدیک شدن بیش از حد به محلی که یک تمساح میتواند به او صدمه بزند سرزنش خواهد شد. افراد کمی به این واقعیت نظر می افکنند که تمساح در انتظار دراز کشیده، خود را مخفی کرده، و مرد هیچ اطلاعی از خطری که تهدیدش میکرد نداشت. بنابراین، به همین ترتیب، وقتی یک پیرزن توسط یک شیاد پولش از دستش با حقه بازی درآورده میشود، دوستانش آماده اند تا بگویند که تقصیر خودش بود که ساده لوح بود. همچنین وقتی یک نفر در یک فرقه درگیر میشود به همین ترتیب است. فرد مربوطه برای اینکه خودش

کنجاکو، ساده لوح، یا به لحاظ روحی غیر معمول بوده است ملامت میشود. اعمال فرقه ها به این صورت همراه با توجیه نگریسته میشود.

مردم عامه در حال حاضر چهار طبقه از قربانیان را می شناسند. من مردم را به اینکه خودشان را تا ابد قربانی به حساب بیاورند تشویق نمیکنم، همانطور که در برخی بخش های جنبش های خود یاری در ایالات متحده مرسوم شده است. بهرحال، من فکر میکنم تجزیه و تحلیل قربانی برای نشان دادن اینکه فریب خوردن توسط یک فرقه به همان اندازه خریدن یک کفش تنگ محتمل و معمول است مفید خواهد بود.

اولین طبقه قربانیان شامل قربانیان جنایات خشونت آمیز هستند؛ طبقه دوم، قربانیان بلایای طبیعی و بیماریهای حاد میباشند؛ طبقه سوم، قربانیان تروریسم و آدم ربایی هستند؛ و طبقه چهارم، قربانیان صدمات مدنی میباشند، مانند مجروح شدن، مورد بدرفتاری قرار گرفتن، و سایر اعمال نادرستی که در خصوص یک نفر ممکن است اتفاق بیفتد که میشود در دادگاه ها جهت گرفتن غرامت پیگیری کرد. ولی من یک طبقه پنجم از قربانیان هم میبینم: کسانی که در وضعیتی قرار گرفته اند که به عقیده من، به خاطر سوژه روند بازسازی فکری قرار گرفتن، وابستگی به آنها تحمیل شده است. در محتوا، یک برنامه بازسازی فکری، سوء استفاده سیستماتیک با استفاده از روش های روانشناختی و اجتماعی (به فصل سوم رجوع کنید) است. این پدیده به طور عام به عنوان مغزشویی شناخته میشود، و قطعاً، این پدیده وجود خارجی دارد. عضو فرقه در این طبقه پنجم از قربانیان قرار میگیرد.

* * * * *

ما همگی در زمانی در زندگی مان تحت نفوذ قرار گرفته ایم. و ما همگی پتانسیل آسیب پذیری در برابر سر خوردن به درون یک فرقه را داریم، خصوصاً به نحوی که جامعه ما هر چه بیشتر مادی، خشن و بیگانه، دروغگو و فاسد، قطب بندی شده و فاقد ساختار میشود. برای مقابله با ذهنیت سرزنش کردن، ما باید به عنوان یک جامعه، برنامه های آگاهی دهنده و پیش گیرانه را برای آموزش دادن در خصوص وجوه آشکار عضو گیری فریبنده را جویا شده و روش های سوء استفاده گرانه و غیر اخلاقی که توسط فرقه های گوناگون برای حفظ کردن اعضا با احساس گناه القا میشود را در گروه افشا نماییم. اگر شما یک جفت کفش بخرید که اندازه نیستند، شما معمولاً میتوانید آنها را پس بدهید. ولی وقتی شما به یک فرقه پیوستید، سالها طول خواهد کشید تا از آن بیرون بیایید.

برای من، واقعه واکو Waco پاسخی به واقعه جونزتاون Jonestown بود، که در آن ۹۱۲ نفر طبق رهنمود رهبر، جیم جونز Jim Jones، در یک جنگل دور افتاده در آمریکای جنوبی مردند. جونز همچنین فرمان قتل نماینده کنگره آمریکا لئو جی رایان Leo J. Ryan و چهار روزنامه نگار را صادر کرده بود که به درخواست اقوامشان به گویانا Guyana رفته بودند تا پس از سالها سعی نمایند توجه جهان را به شرایط بردگی که تحت آن عزیزانشان نگاه داشته میشدند جلب نمایند. از کسانی که توسط جونز مجبور به نوشیدن نوشابه با طعم سیانور شده بودند، ۲۷۶ نفر بچه بودند که بسیاری از آنها برای زندگی با این گروه به کالیفرنیا فرستاده شده بودند ولی توسط جونز به جنگل یعنی جایی که مردند منتقل گردیده بودند.

من، کمتر از شش هفته بعد از تراژدی جونزتاون، وقتی صحبت یک مرد در یک مهمانی که پروفیسورهای دانشگاه و خانواده هایشان در آن شرکت کرده بودند را شنیدم شوکه شدم. او اظهار داشت: " آن افراد در جونزتاون واقعا به همان چیزی که به دنبالش بودند رسیدند. چه نوع جنونی مردم را به پیوستن به فرقه ای نظیر آن میکشاند؟ من حدس میزنم که فرقه ها افراد مجنون و احمق را از خیابان ها جمع میکنند. هیچ کس هرگز نمیتواند با بحث مرا به درون یکی از این گروه ها بکشد." من با او در خصوص نحوه سربرآوردن فرقه ها و عملکرد آنها صحبت کردم. ولی او به وضوح همان حرفی را میزد که اغلب مردم میزنند: که " فقط افراد مجنون و دیوانه وارد فرقه ها میشوند."

زمانی در سال ۱۹۹۳، فرقه دیوید کورش David Koresh در واکو، مثل جونزتاون در سال ۱۹۷۸، در مرکز توجهات قرار گرفت. یک انفجار بزرگ خبری که موجب توجه مردم نسبت به فرقه ها و نحوه مجاب کردن های استثماری که همه ما را احاطه کرده است شد. بعد از اینکه فاجعه وحشتناک جونزتاون به گذشته پیوست، خبرنگاران پرسیدند، " آیا فرقه ها هنوز یک مشکل بزرگ هستند یا بعد از واقعه جونزتاون تمام شدند. " سپس بعد از واقعه واکو، آنها سؤال کردند، " چند فرقه دیگر مثل این یکی وجود دارد؟ " ولی حتی وقتی به آنها گفته شد که بسیاری از این دست وجود دارند، خبرنگاران مثل افراد معمولی متوجه نشدند – همانطور که در فصل آینده مشاهده خواهد شد – آنها یا عضوی از خانواده خودشان ممکن است همین حالا در یک فرقه گرفتار شده باشد.

ادامه دارد